

گزیده اشعار آئینی

شب ۶ - حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام

محرم ۱۴۳۶ ه.ق



قال رسولُ الله صلَّى الله عليه وآله :

يا فاطمةُ! كلُّ عينٍ باكيةٍ يومَ القيامةِ إلاَّ عَيْنُ بَكْتِ عَلِيٍّ مُصَابِ الْحُسَيْنِ فَإِنَّهَا ضاحِكَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ بِنَعِيمِ
الْجَنَّةِ.

ترجمه :

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود:

فاطمه جان! روز قیامت هر چشمی گریان است؛ مگر چشمی که در مصیبت و عزای حسین گریسته باشد، که آن چشم در قیامت خندان است و به نعمتهای بهشتی مزده داده می شود.

اشعار شب ششم محرم

دُرّ یتیمم رنگی از گوهر نداری

در حنجر پُر خون خود جوهر نداری

دندان تو با نعل مرکب ها شکسته

یک جای سالم در سر و پیکر نداری

چشم تو را با گوشه عمامه بستم

حالا همان عمامه را بر سر نداری

خوب است رفتی و ندیدی غربت من

ظلمی که در راه است را باور نداری

ای کشته زهرایی پهلو شکسته

حسرت برای روضه مادر نداری؟

وقتی که من سر میدهم آیم به پیشت

دیگر غمی غیر از غم معجر نداری

۲

اشعار شب ششم محرم - مجتبی حاذق

مردن به زیر پای تو أحلی من العسل

پرپر شدن برای تو أحلی من العسل

بی شک برای من پدری کرده ای ... عمو

آن طعم بوسه های تو أحلی من العسل

بوسیدن لبان تو شیرین تر از شکر

بوئیدن عبای تو أحلی من العسل

آه ای عمو به شکل یتیمانه پر زدن ...

... با نیزه ... تا خدای تو اَحلی من العسل

من مثل مادرت سپر جان حیدرم

پهلوی من فدای تو اَحلی من العسل

من می روم که از لبه ی تیغ بگذرم

من می روم بجای تو ... اَحلی من العسل

۳

اشعار شب ششم محرم – قاسم صرافان

شور و شوقم را ببین، یاور نمی خواهی عمو؟

اکبری یک ذره کوچکت نمی خواهی عمو؟

تاب دوری مرا اینجا دل پاکت نداشت

قاسمت را پیش خود آن ور نمی خواهی عمو؟

چهره‌ی زهرائیم زیباست اما یک رجز

روز آخر با دم حیدر نمی‌خواهی عمو؟

شال بر دوش و گریبان باز و صورت قرص ماه

در میان کربلا محشر نمی‌خواهی عمو؟

وقت رفتن تو مگر با یاد زهرا مادرت

بر فراز نیزه هجده سر نمی‌خواهی عمو؟

پیکرم شاید که پای اسب‌ها را خسته کرد

یک فدایی این دم آخر نمی‌خواهی عمو؟

یادگاری از حسن بودم گلی از باغ عشق

از برادر هدیه‌ای پرپر نمی‌خواهی عمو؟

آشنا بود آن صدایِ آشنایی که زدی

کربلا بیت الحسن شد با صدایی که زدی

خواهرم را بیشتر از هر کسی خوشحال کرد

بانگِ اِنّی قاسم بن المجتبیایی که زدی

لشکری را ریختی، آخر تنت را ریختند

کار دستت داد آخر ضربه هایی که زدی

استخوان سینه ات میگفت اینجایم عمو

خوب شد پیدا شدی با دست و پایي که زدی

ذره ذره چون علیّ اکبرم میبوسمت

این به جای بوسه های بر عبایی که زدی

سیزده تا سیزده تا نیزه بیرون میکشم

در اِزای سیزده جام بلایی که زدی

۵

اشعار شب ششم محرم – علی اکبر لطیفیان

من برایت پدرم پس تو برایم پسری

چه مبارک پسری و چه مبارک پدری

یاد شب های مناجات حسن می افتم

می وزد از سر زلف تو نسیم سحری

همه گشتیم ولی نیست به اندازه ی تو

نه کلاه خوودی و نه یک زره ای نه سپری

من از آنجا که به موسایی ات ایمان دارم

می فرستم به سوی قوم تو را یک نفری

بی سبب نیست حرم پشت سرت راه افتاد

نیست ممکن بروی و دل ما را نبری

قاسم را به روی زین بگذار عبّاسم

قمری را به روی دست گرفته قمری

نوعروست که نشد موی تو را شانه کند

عاقبت گیسویت افتاد به دست دگری

تو خودت قاسمی و سر زده تقسیم شدی

دو هجا بودی و حالا دو هجا بیشتری

بند بند تو که پاشید خودم فهمیدم

از روی قامت تو رد شده هر رهگذری

جا به جا می شود این دنده تکانت بدهم
وای عجب درد سری وای عجب درد سری

۶

اشعار شب ششم محرم - علی اکبر لطیفیان

گُلِ پژمرده پژمردن ندارد
ز پا افتاده پا خوردن ندارد
مرا بگذار عمو برگرد خیمه
تن پاشیده که بردن ندارد

**

بیا شوق مرا ضرب المثل کن
تمام ظرفهایم را غسل کن
برای آنکه از دستت نریزم
مرا آهسته آهسته بغل کن

**

لبم بوی پدر دارد عمو جان

سرم شوق سفر دارد عمو جان

تمام سنگها بر صورتم خورد

یتیمی در دسر دارد عمو جان

۷

اشعار شب ششم محرم - علی اکبر لطیفیان

با سرِ نیزه تنت را چه به هم ریخته اند

ذره ذره بدنت را چه به هم ریخته اند

سنگها روی لب خشک تو جا خوش کردند

این عقیق یمنت را چه به هم ریخته اند

وسط معرکه ای رفتی و گیر افتادی

سر فرصت بدنت را چه به هم ریخته اند

تا به حالا نشده بود جوابم ندهی

وای بر من دهننت را چه به هم ریخته اند

چشم من تار شده به چه مداواش کنم

یوسفم پیرهنت را چه به هم ریخته اند

عمه ات آمده تا دست به معجز ببرد

بدن بی کفنت را چه به هم ریخته اند

ابروان تو حسینیست و چشمت حسینیست

این حسین و حسنت را چه به هم ریخته اند

۸

اشعار شب ششم محرم - روضه حضرت قاسم بن الحسن (ع) - حسن لطفی

ردّ پا

زیباتر از همیشه در این کربلا شدی

دیدی دلم گرفته، مرا مجتبی شدی؟

لک زد دلم برای عمو گفتنت، بگو

لک زد دلم چرا، چه شده بی صدا شدی

افتاده‌ای به خاک و پر از زخم گشته‌ای

از دست رفته‌ای و پر از ردپا شدی

از پای کوبی سُم اسبان عجیب نیست

ای پاره ی دلم که چنین نخ نما شدی

دیروز شانه‌ات زدم امروز دیده‌ام

با پنجه‌های قاتل خود آشنا شدی

بر روی خاک مثل عمو قد کشیده‌ای

یا بس که تیغ خورده‌ای از زخم و ا شدی

گفتم عصای پیری من بعد اکبری

اما از این شکسته‌ی تنها جدا شدی

۹

اشعار شب ششم محرم - روضه حضرت قاسم بن الحسن (ع) - علی اکبر لطیفیان

تو فرق نداری به خدا با پسر خویش

اینگونه عمو را مکشان پشت سر خویش

خوب است نقابی بزنی بر قمر خویش

تا قوم زمینت نزنند با نظر خویش

آخر تو شبیه حسنی، حرز بینداز

تو یوسف صحرای منی، حرز بینداز

بالای فرس بودی و بانگ جرس افتاد

بانگ جرس افتاد، به رویت فرس افتاد

از هر طرفی بال و پرت در قفس افتاد

سینت که صدا کرد، عمو از نفس افتاد

فرمود که سخت است تماشای تو قاسم

مُردم ز تماشای تقلای تو قاسم

میل تو به شوق آمد و ضرب المثلت کرد

آینه جنگیدن مرد جَمَلت کرد

آنقدر عسل گفتی و مثل عسلت کرد

با زحمت بسیار عمویت بغلت کرد

۱۰

حضرت قاسم بن الحسن (ع)

ای سینه ی شکسته دلان نینوای تو

لبریز نینوای وجود از نوای تو

جان حسین و نجل حسن عشق زینبین
آغوشِ گرم حضرت عبّاس جای تو
قرآن پاره پاره ی پاشیده بر زمین!
گلبوسه ی عمو به همه آیه های تو
سر تا سر وجود تو مثل حسن حسن
خُلق تو، خوی تو، سخن تو، صدای تو
تو قاسمی که شخص حسن خوانده قاسمت
قسمت شود جحیم و جنان در رضای تو
یک باغ لاله و نفس سیزده بهار
ای ماه چارده شده محو لقای تو
تو بر حسین مثل علی اکبر او حسن
تو سوختی به پای وی و او به پای تو
ریحانه ی رسول که جان جهان فداش
رو کرد بر تو گفت که جانم فدای تو
شب بود و عشقبازی تو با نماز شب
می بُرد دل زیوسف زهرا دعای تو

قبر تو در قبور بنی هاشم است لیک
در قلب ما بنا شده صحن و سرای تو
دامادِ حجله گاه شهادت که زخم ها
شد جامه ی زفاف به قدّ رسای تو
بالله روا بود که به یاد عروسی ات
گردد عروسی همه، بزم عزای تو
داماد را ندیده کسی زیر سم اسب
ای چشم اسب ها همه گریان برای تو
پیراهن تو بود زره، سینه ات سپر
جوشن شدند بر تن تو زخمهای تو
بر روی دستهای عمو دست و پا زدی
انگار بود دست عمو کربلای تو
در نینوا صدای تو خاموش شد ولی
در هر دلی است ناله ای از نینوای تو
«میثم» چنین نگاشت که ای غرق در حسین
مثل حسین گشت خدا خون بهای تو

در این بیابان کس نمی‌داند کجایم

من آنقدر گویم به زیر دست و پایم

من با تو دارم گفتگو یابن الزهرا

چرا نمی‌آیی عمو یابن الزهرا

رسیده‌ام به آرزو یابن الزهرا

یک گل ز آل هاشم یابن الزهرا

در خون به ذکر دائم یابن الزهرا

من قاسم من قاسم یابن الزهرا

جانم عمو جانم عمو ای عمو جانم

من ماه کنعان امام مجتبیام

بوسه گرفته نیزه از سر تا پیام

روزم شده همچون شبنم ای وای ای وای

جان عمو جان بر لبم ای وای ای وای

من زیر سم مرکبم ای وای ای وای

من که ندارم جز تو کس یابن الزهرا

افتادم از پشت فرس یابن الزهرا

من می‌زنم نفس نفس یابن الزهرا

جانم عمو جانم عمو ای عمو جانم

سر بسته می‌گویم بیا ببین عمو جان

هم سنگ باران شده‌ام هم تیر و باران

شد لحظه‌های آخرم عمو حسین

بیا بیا ای دلبرم عمو حسین

مرا ببر سوی حرم عمو حسین

خون از دو چشم من چکید عمو حسین

اجل به بالینم رسید عمو حسین

بیا که قاسم قد کشید عمو حسین

جانم عمو جانم عمو ای عمو جانم

گفتم یتیمم سوی من همه دویدند

با تیر و نیزه ناز قاسم را خریدند

تنها ترا من خوانده ام عمو حسین

از دیده خون افشانده ام عمو حسین

در بین دشمن مانده ام عمو حسین

شد روی ماهم دیدنی عمو حسین

شد اشک و آهم دیدنی عمو حسین

شد جلگه‌ام دیدنی عمو حسین

جانم عمو جانم عمو ای عمو جانم

.....

آه - منم منم به ذکر دائم - از من بگو به آل هاشم

که از نفس افتاده قاسم - وای وای

آه - ای قبله من روی ماهت - نشسته ام دیده به راهت

بیا که من کنم نگاهت - وای وای

گلم ولی بحالم گلاب گریه کرده

به پای کوتاه من رکاب گریه کرده

جانم عمو عمو جان جانم عمو عمو جان

آه - بیا که من چشم انتظارم - بیا که من بابا ندارم

بدامنت سر بگذارم - وای وای

آه - داماد خود را کن نظاره - جسمم اگر شد پاره پاره

فدای طفل شیر خواره - وای وای

مانند گیسوی تو حالم شده پریشان

بشنو زمن عمو جان تو آخرین عمو جان

جانم عمو عمو جان جانم عمو عمو جان

آه - خون می‌چکد از تار مویم - چرا نمی‌آیی بسویم

تا کی عمو عمو بگویم - وای وای

آه - بیا به دیدنم عمو جان - که من شدم در این بیابان

به مثل بابا تیر باران - وای وای

جانانام کجایی جانم رسیده بر لب

از بس که مانده‌ام من به زیر سم مرکب

جانم عمو جان جانم عمو جان

۱۳

حضرت قاسم بن الحسن (ع)

ای مرگ پیش گام تو احلی من العسل

پرپر زدن به بام تو احلی من العسل

فرهاد کوهکن پی شیرین چرا فتاد

وقتی که هست نام تو احلی من العسل

لعل لبث حریم خصوصی مصطفاست

شیرین دهن! که کام تو احلی من العسل

از اشک روضه چشمه کوثر درست شد

مستانه های جام تو احلی من العسل

هر کس که شد اسیر نگاهت زهیر شد

افتادن به دام تو احلی من العسل

با حرف تلخ، حر ریاحی انابه کرد

تلخی در کلام تو احلی من العسل

صوت شکستِ سینه مجروحِ قاسم است

ای مرگ پیش گام تو احلی من العسل

۱۴

حضرت قاسم بن الحسن (ع)

بس که زخم از چار سو بنشسته بر زخم تنم

پیرهن مانند تن، تن گشته چون پیراهنم

ای عمو باز آو، بر من یک مبارک باد گو

کز حنای سرخ خون گردیده گلگون دامنم

گشته ام نقش زمین مگذار پامالم کنند

گر چه پرپر گشته ام آخر گل این گلشنم
بی زره آورده ام رو جانب میدان عشق
تا بدن صد چاک تر گردد به زخم آهنم
دوش با من گفتی ای جان عمو قربان تو
آن که در راه عمو باید فدا گردد منم
زودتر بشتاب و جسمم را ببر گیر ای عمو
ز آنکه می خواهم در آغوش تو دست و پا زنم
من به جای اکبر و تو نیز همچون مجتبی
دست افکن چون پدر از مرحمت برگردنم
ای همه فریاد رس آخر به فریادم برس
زیر دست و پا شکسته استخوان های تنم
جنگ را بگذار و از چنگ عدویم وارهان
دوستم آخر برون آر از میان دشمنم
(میثم) از این آتش سوزان دل و جان را بسوز
تا زسوزت شعله بر خلق دو عالم افکنم

من قاسمِ عموجانِ فرزندِ مجتبیام

در سنِ نوجوانیِ جانبازِ کربلایم

گفته برادرِ تو گُردمِ تو را فدایی

ای مظهرِ خداییِ خورشیدِ کربلایی

در جَنگِ اهلِ فتنه ، ای نورِ حی سبحان

سینه شکسته گُردمِ در زیرِ سُمِ آسبان

گرچه ز شورِ رزمِ دشمنِ شود زمینِ گیر

بر پیکرمِ نشیند تیر و سنان و شمشیر

عشقِ تو در نهادمِ ای قبله ی مُرادم

از رویِ زینِ فتادمِ عمو برِس به دادم

صلی اللہ علیک یا قاسم بن الحسن المجتبیٰ علیہ السلام

حجره طلبگی

<http://hoseini13.blog.ir>